

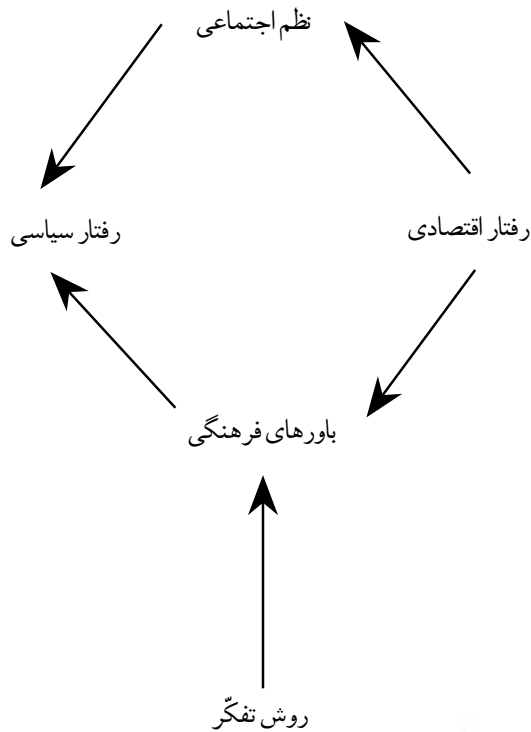
آفات متدلوژیک تفکر در ایران

دکتر محمود سریع القلم
دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی
دانشگاه شهید بهشتی

معرفی موضوع

هر ملت به گونه‌ای خاص می‌اندیشد. روش فکر کردن هر ملت پیامدهای مهمی در سرنوشت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن دارد و در نهایت جایگاه آن ملت را در جامعه بین‌المللی مشخص می‌کند. فهم این روش تفکر بطور بالقوه می‌تواند زمینه‌های اصلاح در عرصه‌های مختلف را به ارمغان آورد. بعضی ملتها حساسیت خاصی به آینده دارند؛ برخی در گذشته خود غوطه‌ورند؛ پاره‌ای طبع شدید رقابتی دارند؛ عده‌ای به ارضاء چند نوع غریزه اکتفا می‌کنند؛ بعضی وقت قابل توجهی برای شوکت خود صرف می‌کنند؛ برخی زود به اجماع می‌رسند؛ پاره‌ای همیشه در حال نزاع به سر می‌برند؛ عده‌ای ژن قوی ساختن و بنا کردن و متحول نمودن و ابداع کردن دارند؛ بعضی ژن تکروی، خود بزرگ بینی و ادعای بیش از توانایی دارند. اینها محصولات نوعی تفکر هستند. هر ملت به همان گونه که می‌اندیشد، زندگی نیز می‌کند. این فکر کردن همیشه حاضر و آگاهانه نیست و عمدتاً در خمیرمایه هر ملت قرار گرفته است. خمیرمایه در طول سالها بلکه دهه‌ها و قرن‌ها ساخته می‌شود و در پرتو تعلیم و تربیت، آموزش و آگاهی و مدیریت سیاسی قابل تعدیل و تغییر می‌باشد. شایسته است هر ملت همانند هر فرد هر چند وقت یکبار از خود بپرسد «من آراء و اندیشه‌های خود را از کجا و با چه فرآیندی به دست آورده‌ام؟» سپس چنانچه گمان ببرد که تجدیدنظری در آن لازم است، اندیشه و برخوردهای خود را به تناسب مقتضیات روز و شرایط

عقلی تعدیل نماید. متدلوژی تفکر در يك جامعه كم اهميت تر از محتوای تفکر نیست. تا چه اندازه فضای فکری يك جامعه با گذشت زمان، به صورت کسر $\frac{\text{عقل}}{\text{احساس}}$ و $\frac{\text{عقل}}{\text{تعصب}}$ خود را به نفع صورت متحول می‌کند و تغییر می‌دهد؟ عموم شهر و ندان يك جامعه در وجود یا نبود یا ضعف تحول در این کسرها نقش اندکی دارند. عوامل تحول ساز اقتصادی، سیاسی و فکری هستند که امواج گونه، اندیشه‌ها و برخوردها را دچار تغییر و تحول می‌سازند. در صورتی که اندیشه‌ها در قالب نهادها قرار گیرند، سپس مایه مهم در تغییر خمیرمایه يك ملت واقع می‌گردند. مغز هر ملت به گونه‌ای خاص کار می‌کند و به مسایل خاصی واکنش نشان می‌دهد. فهم اینکه مغز يك ملت با چه روشی نظم می‌یابد یا دچار بی‌نظمی می‌شود، از اهمیت ویژه‌ای در شناخت و پیش بینی آینده يك ملت برخوردار است. علم سیاست و علم روان‌شناسی، مواد تجزیه و تحلیل مهمی در اختیار پژوهشگران در رابطه با این سؤال قرار می‌دهد. بدون آنکه تعصب تخصصی از خود نشان داده باشیم، این نکته را به عنوان پایه اساسی بحث قلمداد می‌کنیم که نوع تفکر و اندیشه يك ملت در عرصه سیاسی در رقم زدن سرنوشتش، مهمترین اثر را دارد. در سیاست است که اولویتها مشخص می‌شود، درست‌ها و غلط‌ها تعریف می‌شود، دوستان و دشمنان مشخص می‌گردند و منابع ملی تخصیص می‌یابد و از مجموعه این عملکردها و سیاست گذارها، شخصیت اجتماعی و فردی شهر و ندان ساخته می‌شود. هر چند نظریه جهانی شدن در عرصه روابط



به صورت فعال و چه به صورت عاداتی آن و آنچه مطلوبیت‌های ما تلقی می‌شود، سازگاری وجود دارد یا نه؟» آیا تحول فکری نیز لازمه رشد و پیشرفت است؟ آیا خانه‌تکانی روشی در حوزه اندیشه عمومی لازم است یا نه؟

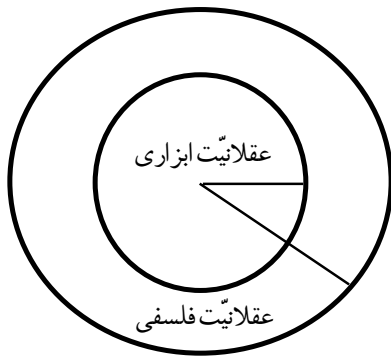
البته می‌توان میان روش تفکر در يك جامعه و نظام فرهنگی و نظم اجتماعی آن رابطه‌ای مستقیم برقرار کرد. آفات تفکر سیاسی با آفات تفکر اقتصادی مستقیماً به حوزه تفکر فرهنگی مربوط می‌شود. تصویری که کلیت این بحث را دربر می‌گیرد و به آن جهت‌ساختاری می‌دهد به صورت زیر ترسیم می‌شود:

روش تفکر به قدری حالت پوشیده و نامرئی دارد که ممکن است اکثریت مردم يك جامعه فرصت و انگیزه و دلیلی برای پرداختن به آن نداشته باشند. همچنان که در تصویر فوق مشاهده می‌شود، روش تفکر به نظم اجتماعی یا سیستمی که يك ملت در چارچوب آن زندگی می‌کند منتهی می‌شود. روش تفکر نسبت به تربیت، روش تفکر نسبت به ماهیت استدلال، روش تفکر نسبت به کار جمعی و نهادسازی، روش تفکر نسبت به اختلاف و تضاد سیاسی و روش تفکر نسبت به ثروت ملی و مازاد محصول ملی، نمونه‌هایی هستند که نهایتاً به نوعی نظم منجر می‌شوند. اگر خشمگانه عمل کردن يك نوع روش حل و فصل اختلاف است، در واقع نتیجه‌ای است که يك جامعه تا آن لحظه بدان رسیده است و

بین الملل مطرح شده است ولی ملتها سخت تحت تأثیر فرهنگ سیاسی محلی و اولویتهای نظام سیاسی خود هستند زیرا کیفیت زندگی آنها به محتوای فرهنگ محلی و نوع عملکرد نظام سیاسی وابسته است. نحوه برخورد يك ملت با مسایل سیاسی معرفت شیوه حل و فصل مسائل، اختلافات و تعارضها می‌باشد. در صورتی که رفتار سیاسی قاعده‌مند باشد، این قاعده‌مندی به دیگر کانونهای نظم و حیات اجتماعی منتقل می‌شود.^۱

فرضیه این بحث این است که روش فکر کردن و روش استنباط و استنتاج در يك جامعه نه تنها کم‌اهمیت‌تر از محتوای فکر کردن نیست بلکه مستقیم در آن اثر می‌گذارد.^۲ در مسیر تجزیه و تحلیل این موضوع، منظر و نوع نگاه یا سگویی فکری بسیار مهم است. از کدام تپه و کوه و افق به آفات تفکر می‌نگریم؟ طبیعی است از زوایای مختلف می‌توان شیوه فکر کردن هر ملت را مورد نقد قرار داد. نوع سگویی که فرد انتخاب می‌کند نهایتاً او را به نوعی خاص از آسیب‌شناسی و آفت‌شناسی سوق می‌دهد. در هر جامعه، طیفی از موضوعات منظر آن جامعه را شکل می‌دهد. هنر، اخلاق، قدرت، اقتصاد، علم، دین، کارآمدی، تبعیت، ساطه، همکاری و دیگر موضوعات در هر جامعه با جامعه دیگر متفاوت است.^۳ جامعه ایرانی چه مقدار و در صدی از موضوعات فوق را در خود جای داده است؟ هر همسایه ما نیز با در صدبندی متفاوتی روبروست. سگویی کاربردی، سگویی علمی، سگویی تاریخی، سگویی فلسفی، سگویی اقتصادی، سگویی حل‌المسائلی، سگویی اخلاقی، سگویی توسعه‌ای، سگویی گذشته‌گرایی، سگویی آینده‌گرایی، سگویی قدرت، سگویی حفظ وضع موجود، هر يك افقی دارد و ایستادن بر بالای آنها، کانال و مجرای نقد و بحث و کالبدشکافی ما را مشخص می‌کند.

سگویی که مورد نظر این مقاله برای فهم آفات متدلوزیک تفکر در ایران است، سگویی توسعه‌مندی است. اگر کشور ما بخواهد به يك کشور قدرتمند اقتصادی، به يك بازیگر سیاسی قابل اتکاء و نافذ منطقه‌ای و به يك کشور جریان‌ساز فرهنگی در ۲۰-۳۰ سال آینده تبدیل شود و با انواع تهدیدات مرزی، سیاسی، نظامی و اقتصادی مقابله کند، چگونه می‌تواند با اصلاح روش تفکر در مسیر توسعه قدم بردارد. این مقاله يك طرح در میان طرح‌های طبیعی دیگر عرضه می‌نماید و به آفات تفکر موجود می‌پردازد. مفروض بحث این است که هر ملت به گونه‌ای خاص می‌اندیشد و بعضاً رهیافتهای فکری آن ملت نسبت به مسایل مختلف جنبه عادت پیدا می‌کند. حتی در جوامعی که علم در آن حاکمیت قوی دارد این گونه‌روندهای فکری و رفتاری قابل مشاهده می‌باشد. برپایه این مفروض می‌توان سؤال کرد: «آیا میان روش فکر کردن ما ایرانیان چه



توان دستیابی به عقلانیت ابزاری دارد. کمونیسم با عقلانیت ابزاری تضاد نداشت ولی نتوانست با عواقب آن انطباق و همسویی و سازگاری ایجاد کند. به قول داروین، آنهایی که قدرت دارند، ضرورتاً بقا ندارند؛ حتی آنهایی که خیلی باهوش هستند ممکن است بقا نیز نداشته باشند؛ بقا زایندهٔ توان انطباق خویش با شرایط جدید است. کشورهایایی که به درجه‌ای از موفقیت در صنعتی شدن، کسب برتری نسبی اقتصادی، دستیابی به ثروت ملی و در نهایت قدرت ملی رسیده‌اند خود را با جریان عقلانیت ابزاری جهانی انطباق داده‌اند. علم‌پذیری، مقدس شمردن اصل کار آمدی و شایسته سالاری، یک جریان نیرومند بین‌المللی است که عدم پذیرش آن نظم اجتماعی کار آمد و پاسخگو به نیازهای اجتماعی را در پی نخواهد داشت. متحول شدن روش تفکر جامعه است که می‌تواند این شرایط جدید را به ارمغان آورد. پذیرش عقلانیت ابزاری در تفکر و روش تفکر تأثیر دارد و سپس این دو در یک فرآیند که شاید پایانی نداشته باشد یکدیگر را تقویت می‌کنند. پذیرش عقلانیت ابزاری تابع مجموعه‌ای از عوامل از جمله ماهیت طبقاتی نخبگان سیاسی، تعریف مطلوبیت‌ها و نوع تلقی نخبگان سیاسی و فکری از شرایط داخلی و بین‌المللی و همچنین مفاهیم کلیدی مانند قدرت، حاکمیت و مشروعیت می‌باشد. این عوامل می‌توانند تحت تأثیر عقلانیت فلسفی انباشته شده در یک جامعه باشند. عقلانیت ابزاری و مجهز شدن به آن یک تصمیم است ولی عقلانیت فلسفی عمدتاً به صورت ناخودآگاه و مترکم در جامعه وجود دارد. تحول در روش تفکر و حوزه تفکر و تعاریف کلیدی می‌تواند زمینه‌های تحول عقلانیت فلسفی را نیز ایجاد نماید. در زیر، به بررسی برخی از آفات روشی تفکر در ایران می‌پردازیم.

آفات متدلوژیک تفکر در ایران را در موارد زیر شناسایی کرده‌ایم. طبیعی است که این آفات از منظر خاص توسعه‌یافتگی مورد توجه قرار گرفته است. مجموعه‌های دیگری از آفات نیز از سگوه‌های دیگر قابل

یا سطح فکری است که تا آن لحظه بدان باور دارد که یا به صورت عادت در آمده یا واقعاً نوعی تفکر است. اگر در جامعه‌ای نسبت به طیف موضوعات مختلف این سؤال مطرح نشود که «آیا نسبت به این موضوع درست فکر می‌کنیم؟»، آن جامعه تغییر و تحول کیفی پیدا نخواهد کرد. خانه‌تکانی در حوزه تفکر است که نظم اجتماعی را پیوسته صیقل می‌دهد و پویایی می‌بخشد.

پیش از آن که آفات تفکر در ایران را برشماریم، به این نکته اشاره می‌کنیم که انسانها در قالب ساختارها و قالبها تغییر و تحول کیفی پیدا می‌کنند. نظم اجتماعی بر آید روش تفکر است. اگر بخواهیم ساختاری را تغییر دهیم بطور طبیعی باید تفکرات و روش تفکر را متحول سازیم.^۴ در هر صورت، تحول ساختارها نیازمند بستر عقلانیت است. در یک نظم اجتماعی باید به نحوی مغز افزار وجود داشته باشد؛ در یک جامعه باید به نحوی بستری مستعد برای فکر کردن و انتقال آن به جریانهای اجتماعی پدیدار گردد. مبانی عقلانیت فلسفی یک جامعه باید مدافع روش تفکر منطقی باشد. عقلانیت ابزاری فی نفسه مبتنی بر علم و کار آمدی است و درست در اختیار روش تفکر منطقی. ارتباط تنگاتنگ عقلانیت فلسفی و عقلانیت ابزاری نتیجه بسیار مهمی برای آینده یک جامعه دارد. عقلانیت ابزاری از یک جنس روشن علمی بهره‌مند است و حالت جهان‌شمولی دارد ولی عقلانیت فلسفی چه در نظریه و چه در واقعیت موجود جهانی، استوانه‌های مختلفی را دربر می‌گیرد. دایره عقلانیت فلسفی به مراتب وسیع‌تر از عقلانیت ابزاری است و به سئوالهای بزرگتری پاسخ می‌دهد، در حالی که گستره عقلانیت ابزاری محدود به علم، کار آمدی، نظم و روش است. چالش بزرگ هر جامعه در این است که میان عقلانیت فلسفی خود و عقلانیت ابزاری جهان‌شمول هماهنگی و سازگاری ایجاد کند. این چالشی بود که نخبگان سیاسی و فکری اتحاد شوروی در آن شکست خوردند و متقابلاً چینی‌ها به دنبال پاسخگویی به آن و برخورد حل‌المسائل با آن هستند. محتوایی که از عقلانیت فلسفی یک جامعه ناشی می‌شود ریشه در فرهنگ، تاریخ، هویت و باورهای آن جامعه دارد در حالی که عقلانیت ابزاری منطبق علمی و کار آمدی دارد؛ ملتها آن را می‌آموزند و به کار می‌گیرند و در واقع می‌پذیرند. در زیر، نمودار ارتباط عقلانیت فلسفی و عقلانیت ابزاری را مشاهده می‌کنید:

در شرایط موجود جهان، عقلانیت فلسفی از منابع مختلفی سرچشمه می‌گیرد. برخی در غرب نمو کرده‌اند و برخی در بستر مکاتب شرقی. هم لیبرالیسم آدمی را به عقلانیت ابزاری رسانیده است و هم بودائیسم و کنفوسیوسیسیم و شیونایسم این قابلیت را نشان داده که

تخیل معلول تلقیات غیر واقعی از طبیعت انسان است. بخش دیگری از تخیل به خرافات انباشته شده در يك جامعه بازمی‌گردد و قسم دیگری از تخیل مربوط به فضای غیر فیزیکی است که افراد يك جامعه در آن تنفس فکری می‌کنند و از خیابانها، بافت شهری، نوع برخوردها، شیوه انجام کارها و حرکت کلی جامعه تأثیر می‌پذیرند. تخیل به معنایی که مدنظر ماست یعنی یافتن قضاوت، یعنی هدایت فکر نه بر اساس مطالعه و مواد خام و جستجو و پژوهش بلکه بهره‌برداری از داده‌های موجود در ذهن و عکس‌العمل نشان دادن مبتنی بر تعصب و احساسات و جهش‌های مقطعی ذهن. امکانات محدود و اصل کمیابی اجازه نمی‌دهد که همه شهر و ندان به متفکران فیزیک، شیمی، اقتصاد و مدیریت تبدیل شوند اما عامه مردم نیز نیازمند يك شبکه ذهنی منطقی در زندگی، کار و انجام امور جاری می‌باشند. شهر و ند معقول کسی است که با يك ذهن تربیت شده بر خود کنترل دارد و اگر اکثریت مردم يك جامعه چنین وضع ذهنی داشته باشند، آن جامعه می‌تواند اهداف بزرگی را به مرحله فعلیت برساند. تخیل مخرب است زیرا انسان را از ساختن، پرداختن، بنا کردن، اصلاح و تصحیح باز می‌دارد. تخیل یعنی بهره‌گیری وسیع از تعصب، احساسات و ذهنیت‌های گردوغبار گرفته، بطوری که انسان تحت الشعاع قرار گیرد و جغرافیای زمان و سخن را فراموش کند.

زمینه‌ها و دلایل مختلفی باعث شده است که تخیل در ایران نسبتاً قوی باشد. تنوع قومی کشور، تاریخ طولانی استبداد، اقتصاد غیر قاعده‌مند و نهادینه نشدن اصل امنیت را می‌توان از عوامل مهم پرورش ذهن تخیلی در ایران نام برد. فرهنگ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران از يك منظر تاریخی، فاقد محرک‌های عقلانی شدن بوده است. در شرایطی که هوش و میزان کنجکاوی ایرانی در میان ملت‌ها کم نظیر است، عقل جمعی شکوفایی چندانی نداشته است. سرعت در قضاوت و تعجیل در نشان دادن واکنش و شتاب در سخن گفتن و تصمیم گرفتن از عواقب تخیل است. تاریخ استبداد، فردیت معقول را از ایرانی سلب کرده. استبداد شاهان باعث شده که فکر مستقل و خلاق فردی فوق العاده ضعیف شود و منافع فردی حکمفرما گردد. گسترده‌ی فرهنگ «گپ» تخیل را تقویت و فراگیری برای رشد را تضعیف می‌کند. دولت‌سالاری، پدرسالاری و بزرگ‌سالاری جایگزین عقل و استعداد و فردیت فرد می‌شود. فرهنگ گسترده آرزوها، اغراق‌گویی و تلقیات متورم از پدیده‌ها و افراد جلوه‌هایی از این فرهنگ عمومی است. تخیل به باید‌های دور دست و آرزوهای غیر محتمل می‌پردازد ولی بر نامرئیزی، عقلانیت ابزاری و حوزه استدلال به هست‌ها و واقعیات و مقدرات توجه می‌کند. هنگامی که فرهنگ فکری يك جامعه درصد

بررسی می‌باشد. پارادایم ناظر به این آسیب‌شناسی، علم و کاربرد علمی است. این آفات متدلوژیک عبارت است از:

- ۱- اصل تخیلی بودن تفکر؛
- ۲- اصل سلیقه‌ای بودن تفکر؛
- ۳- اصل ضعف در دستیابی به اجماع؛
- ۴- اصل ضعف در برخورد با ابهام؛
- ۵- اصل ضعف در توجه به زمان؛
- ۶- اصل ضعف در مواجهه فکری؛
- ۷- اصل انتخاب میان کنترل اندیشه و مدیریت اندیشه.

بررسی آفات

۱- اصل تخیلی بودن تفکر

انسانهای تخیلی (تخیل نه به معنای هنری کلمه بلکه به معنای فعالیت غیر منطقی ذهن) بر اساس واقعیات اظهار نظر، بر نامرئیزی و کلاً رفتار و عمل نمی‌کنند. پرسش اساسی این است که تا چه اندازه گفتار و اعمال انسان بر اساس مطالعه و محاسبه و ارزیابی وضع موجود است و تا چه اندازه به واسطه تلقیات و تصورات و بافتنی‌های ذهن؟ عموماً، مردم خاورمیانه به دلیل ساختار اجتماعی موجود، با آرزوهای زندگی می‌کنند، بیشتر در گذشته سیر می‌کنند تا به فکر شکل دادن به آینده باشند و کمتر بر پایه واقعیات تجزیه و تحلیل می‌کنند. روحیه پزمرده و اندوه و یأس و بی‌تفاوتی در نهادهای اجتماعی و فرهنگی این منطقه نهادینه شده است. تغییر، ابتدا به آرامش فکری و سپس به محرک‌ها نیازمند است و چون این دو عنصر در این منطقه ضعیف است، انسانها دارای نهاد، روان و روحیه‌ای خاص شده‌اند که مهم‌ترین جلوه آن در حوزه اندیشه و تفکر و نظام باورها و هنجارها می‌باشد.

منبع اصلی تخیل در ساختار اجتماعی- فرهنگی است. انسانها تا اندازه زیادی محصول محیط زندگی خود هستند. ۷ چه می‌شود که انسانها مبانی، پایه‌ها و استوانه‌ها و منافع خود را کنار می‌گذارند و به فروع می‌پردازند؟ این نوعی تربیت و فرآیند آموزشی، یادگیری و اجتماعی است. انسانها و شهر و ندان يك جامعه خیلی مقصر نیستند. آنها سخت تحت تأثیر جریانهای اجتماعی هستند. به يك معنای زندگی یعنی فهم اولویت‌بندیها. چگونه می‌شود که انسانها اولویت‌های خود را در صحنه‌های مختلف تشخیص نمی‌دهند؟ چون آموزش ندیده‌اند و مایه‌های لازم در زندگی اجتماعی به آنها منتقل نشده است. بخشی از

قابل توجهی از تخیلات را با خود حمل کند، نمی‌تواند منطقی و استدلالی بیندیشد. البته این نکته در مورد مسایل مربوط به علوم انسانی صدق می‌کند. در رشته‌های غیر علوم انسانی، تخیل نقشی در استنباط یا استنتاج علمی ندارد. تخیل در مسایل اجتماعی یعنی حدود و ثغور پدیده‌ها را دقیق ندیدن، یعنی مسائل را در قالب‌های غیر واقعی نگریستن، یعنی کلان و خرد را مخلوط کردن، یعنی اسکلت آرزوها و گذشته‌ها و عقده‌ها و کمبودها را بر واقعیات و مقدرات فعلی سوار کردن. علم، صنعت، استدلال، مطالعه و دقت در تصمیم‌گیری و تخصص و شایسته‌سالاری، تخیل را مردود می‌شمارد. در نهایت، وضعیت و درجه تخیل ارتباط مستقیم با درجه علمی بودن نظم اجتماعی و درجه گستردگی کارکردگرایی دارد.

۲- اصل سلیقه‌ای بودن تفکر

منظور از سلیقه‌ای بودن تفکر این است که هر کس معیارهای خاص خود را در استنباط و استنتاج داشته باشد. اگر قواعدی روشن و ضمناً در حال رشد و تحول میان افراد وجود داشته باشد، ارتباط و معاشرت میان آنها را قاعده‌مند و معقول می‌نماید. یکی از زمینه‌هایی که باعث تفرقه استنباطی و سلیقه‌ای بودن تفکر می‌شود، فقدان تجربیات جمعی میان افراد است. زمانی که افراد تجربیات جمعی و مشترک نداشته باشند اندیشه‌ها و تفکرات جمعی نیز نخواهند داشت. نظم اجتماعی می‌تواند افراد و شهروندان را به اصول و قواعدی روشن و شفاف پایبند نماید. از ویژگی‌های جوامعی که در حوزه اندیشه و فرهنگ، کار سلیقه‌ای می‌کنند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: هنر گوش کردن و هنر شنیدن ضعیف باشد؛ سلسله مراتب اجتماعی بر مبنای کارکردگرایی و تخصص پایه‌گذاری نشده باشد؛ اصل بسیار تعیین‌کننده اعتماد میان افراد پایه‌های ضعیفی داشته باشد؛ رشد فردی و ملاک فراگیری از دیگران، بنیان مقدسی نباشد؛ و نهایتاً ثبات اجتماعی-اقتصادی، امید به آینده و متانت رفتاری در آن نهادینه نشده باشد. در صورتی که ساختار ارگانیک و قاعده‌مندی میان طبقات اجتماعی وجود نداشته باشد، انتظار تحقق نظم اجتماعی هم نباید داشت.^۸

کارکردگرایی و تربیت خانوادگی و اجتماعی دو مبنای قاعده‌مند شدن رفتار فردی است. ورود تعداد زیادی از مهندسان و پزشکان به حوزه مملکت‌داری، قانون‌گذاری، دیپلماسی، مدیریت اقتصادی و برنامه‌ریزی باعث شده است که شیرازه تصمیم‌گیری عقلایی در زمینه‌های فوق تابع تجربیات خاص و سلیقه‌های افراد باشد، نه بر اساس منطق و تخصص و سابقه کار در آن رده از تصمیم‌گیری. هنگامی که فرد سابقه تجربی و فکری برای اخذ یک تصمیم را نداشت، سلیقه و ذهنیت

خود را با توجیهاتی که از موقعیت شغلی بر خاسته است، اعمال می‌کند و نظام تصمیم‌گیری را مختل می‌سازد. هنگامی که این وضع به یک جریان اجتماعی تبدیل شود، سلیقه‌گرایی جایگزین تخصص‌گرایی می‌شود. کیفیت و رشد یک جامعه عمدتاً تابع عمومیت یافتن یک نظم فکری میان افراد آن جامعه می‌باشد. تاریخ ایران به اندازه‌ای منقطع است که انباشت تفکر و قاعده‌مندی در آن ضعیف است. در هر دوره قواعدی حاکم می‌شود و سپس از میان می‌رود. نسل بعدی ارتباطی میان قواعد خود و قواعد نسل قبلی احساس نمی‌کند. تنوع قومی و توسعه نیافتگی اقتصادی در بسیاری از مناطق کشور موجب تشدید این وضع شده است.

پایبند بودن یک جامعه به اصول در تمامی زمینه‌های تربیتی، سیاسی، اقتصادی، آموزشی، خانوادگی، اجتماعی، قانون‌گذاری، صنعتی و حتی رانندگی و امور اداری نشانه‌های نظم اجتماعی و قانونمندی آن جامعه می‌باشد. شناور بودن تفکرات و تغییر یافتن سریع آنها حکایت از سلیقه‌ای بودن آنها می‌کند. شاید مبنایی از این بحث، نکته‌ای دیگر باشد و آن اینکه افراد یک جامعه به نحوی از طریق خانواده، نظام آموزشی، رسانه‌ها و دولت تربیت شده باشند که فکر کنند و بیندیشند. زمانی که فرد از قوه استدلالی و عقلی خود استفاده نکند، جای تفکر را سلیقه‌ها، احساسات، تعصبات، جوپذیری، تجربیات فردی نامربوط و همچنین «خصلت پرشدن توسط دیگران» می‌گیرد.^۹ بسیاری از کشورهای صنعتی، قوانین اقتصادی، فلسفه اقتصادی و بعنوان مثال قوانین صادرات و واردات خود را پس از جنگ جهانی دوم تنظیم کرده‌اند و همچنان از آن تبعیت می‌کنند در حالی که در کشور ما پیوسته تبصره‌ها و ماده‌های جدیدی به بسیاری از قوانین اضافه می‌شود. شاید یک دلیل اصلی، بهره‌مند نبودن از اصول و قواعد عقلی و یک منبع قوی و مخزن قابل اتکا از عقلانیت باشد. تبعیت از فرد و نه تبعیت از قواعد و اصول، فضای سلیقه‌گرایی را تقویت می‌کند. این که ما ایرانیان در پذیرفتن یکدیگر، مشکل روانی و خلقی داریم، خود سلیقه‌گرایی را تشویق و با دوام می‌نماید. به همین دلیل، فردیت به معنای منفی آن، انشعاب حزبی و گروهی، ضعف جدی در کار جمعی، مدیریت ناکارآمد و بالاخره سلیقه‌گرایی گسترش می‌یابد و فراگیر می‌شود. پذیرفتن سخن، روش، اندیشه، راهبرد و منطق از دیگران بقدری برای ما سخت است که نهایتاً به سلیقه‌ها و تجربیات و علائق خود متوسل می‌شویم. تاریخ چندصد ساله اخیر ما آشکارا نشان می‌دهد که برای یادگیری از دیگران چه در میان خود در داخل کشور و چه از دیگران با فرهنگ‌های متفاوت مشکل عمیق روانی و فردی داریم. علمی نبودن و تخصصی نبودن امور نیز باعث می‌شود که افراد با اطمینان کاذب، تلقیات سلیقه‌ای خود را به جای تفکر

تفکر فردگرا، شخص حاضر به یادگیری از دیگران نیست و در اندیشه خودمحور است و استنتاجات خویش را نهایی تلقی می‌کند. در جامعه‌ای که تفکر فردگرا عمومیت داشته باشد، اجماع‌نظر به سختی قابل دسترسی است. آیا می‌توان نظم اجتماعی داشت ولی پیرامون حدود و نفوذ نظری و عملی این نظم اجماع نداشت؟ آیا می‌توان به مازاد ملّی رسید ولی در استراتژی انباشت سرمایه و توزیع ثروت اجماع‌نظر فکری و کاربردی نداشت؟ چگونه می‌توان کار آمد بود ولی در روشهای دستیابی به کار آمدی و در تبدیل زمان و اهتمام به کار آمدی، اتفاتی نظر نداشت؟ در نظام داخلی کشورهایی که توسعه پیدا کرده‌اند یا در حال توسعه یافتگی هستند، نوعی متانت فردی دیده می‌شود. متانت فردی این جوامع ضرورتاً ریشه اخلاقی یا مذهبی ندارد بلکه ناشی از تعریف روشی است که میان جایگاه اجتماعی فرد و همت او قاعده‌مند شده است. در این گونه جوامع به افراد اجازه داده نمی‌شود خارج از اهتمام خود، ادعا کنند. سؤال رایج در مورد دیگر انسانها بخصوص در صحنه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی این است که «این شخص چه می‌داند؟» نه اینکه «او فرد خوبی است یا نه».

سؤال دوم نهایتاً در سطح کار آمدی، دقت، علم، روشهای پیشرفت کار کردها در جامعه اثر چندانی ندارد. این که شخص چه می‌داند و دارای چه تخصصی می‌باشد اولویت دارد.

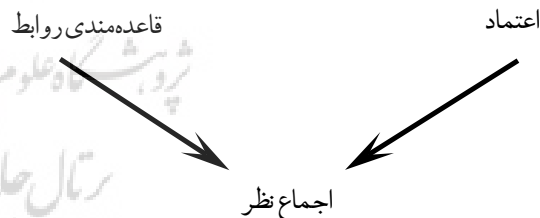
دستیابی به اجماع‌نظر هنر بزرگی است که در واقع نتیجه بسیاری از صفات است: هدف جمعی، عقل جمعی، کارکردهای مرحله‌بندی شده، حدشناسی فردی، تخصص‌گرایی، کارکردگرایی، حاکمیت علم و روش علمی، ضابطه‌شناسی و اهتمام جمعی.^{۱۲} پس از جنگ جهانی دوم، آلمان تحت سیطره آمریکای قرار گرفت و برای مدتها صحنه سیاسی و امنیتی و حتی اقتصادی آن با خط‌مشی‌های آمریکایی مدیریت می‌شد ولی آلمانیها در داخل این پادگان آمریکایی بار دیگر کشور خود را ساختند، چون يك هدف جمعی و ملّی داشتند و هر کس سهم خود را در این بازسازی که می‌توان آن را به گونه‌ای وجدانی و اخلاقی قلمداد کرد ایفا نمود. خمیرمایه آلمانی به گونه‌ای بود که ساختن کشور را بر هر موضوع دیگری اولویت می‌داد. يك استاد ژاپنی در پاسخ به سؤال يك استاد ایرانی در مورد برنج ایرانی گفت: «برنج ژاپنی مانند ملت ژاپن است؛ همه کوچک و به هم چسبیده. برنج ایرانی مانند ملت ایران است؛ همه درشت و هم از جدا.» اجماع‌نظر در چین باعث شده است که این کشور بعنوان يك بازیگر عمده منطقه‌ای و بین‌المللی در سرآغاز قرن بیست‌ویکم ظاهر شود. اختلاف میان افراد طبیعی است. شیوه حلّ اختلاف اهمیت دارد. ایرانیان در حلّ اختلاف با یکدیگر بسیار مشکل

مطرح کنند. زیاد حرف زدن ایرانیان و کم دقتی در سخن نیز به سلیقه‌ای بودن اندیشه‌ها و تفکرات می‌انجامد.^{۱۰}

۳- اصل ضعف در دستیابی به اجماع‌نظر

یکی از آفات متدلوژیک تفکر در کشور ما و شاید در کلّ منطقه خاورمیانه، «مشکل دستیابی به اجماع‌نظر» می‌باشد. چه اصول، خلیقات، فرهنگ و فلسفه‌ای موجب می‌شود که در جوامع صنعتی و حتی جوامعی مانند چین، تایوان، ژاپن و سنگاپور، چه مدیران جامعه و چه شهروندان بتوانند به توافق برسند و درباره مسایل مختلف، اجماع داشته باشند؟ آیا فرآیندی عقلایی برای دستیابی به اجماع وجود دارد؟ آنچه در ابتدا قابل طرح می‌باشد این است که هنر دستیابی به اجماع فکری يك هنر است؛ يك نوع تربیت است و نوعی تعریف است که انسانها از یکدیگر دارند.^{۱۱}

تا چه اندازه روابط اجتماعی و کلیت جامعه قاعده‌مند است؟ چرا بعضی جوامع قاعده‌گریز یا سازمان و تشکل‌گریز هستند؟ جوامع غیرکارکردگرایی بیشتر از این مشکل رنج می‌برند. در کشورهای خاورمیانه، مهمترین نهاد قابل اتکاء خانواده است. فراتر از خانواده، اعتماد و قاعده‌مندی کمتر قابل تحقق است. اجماع‌نظر همچنان که تصویر زیر معرفی می‌کند تابع اعتماد و قاعده‌مندی روابط می‌باشد. تفکراتی که با استدلال و تجربه میان عده‌ای نهادینه شده باشد، زمینه رشد و تحول را نیز دارد. عده‌ای پیرامون اندیشه‌ای به اجماع می‌رسند و بدان عمل می‌کنند؛ هنگامی که مشکلات اندیشه در عمل برای جمع روشن شد، با اجماع برای ایجاد تغییر و تحول در آن نیز می‌توان اقدام کرد.



در بحث اجماع‌نظر، تعریف يك جامعه از اختلاف مطرح می‌شود. چگونه شهروندان، سیاسیون و عامه مردم در يك جامعه اختلافات طبیعی بین خود را حل و فصل می‌کنند؟ چه باعث می‌شود تا افراد يك جامعه به توافق نرسند و هر يك به راه خود بروند؟ تفکر فردی با تفکر فردگرا بسیار متفاوت است. در اولی، فرد می‌اندیشد، از دیگران می‌آموزد، با دیگران مشورت می‌کند و به نظرات خود اعتماد و اطمینان دارد. در

دارند. اوج این مشکل در صحنه سیاسی است. ماهیت اجماع نظر ایجاب می کند که کسی یا گروهی خود را نزدیک تر به حقیقت نداند؛ استدلال جمع بر استدلال فرد اولویت داشته باشد. اجماع نظر یعنی اینکه افراد خود را محور ندانند و از افراد شایسته تر بیاموزند. اما غرور کاذب افراد نسبت به سطح تواناییها و مهارت‌هایشان باعث می شود که سطح یادگیری سخت تقلیل پیدا کند و افراد در مقابل یکدیگر قرار گیرند. اگر تجربه، عقل و تخصص افراد ملاک تصمیم گیری در جامعه باشد، دستیابی به اجماع نظر نیز تسهیل می گردد. تجربه، عقل و تخصص، قضاوت را از شخص بیرون برده و بر اساس قواعد و ملاک‌های عینی و علمی استوار می کند و بدین وسیله اتصال استدلالی میان افراد پدید می آورد.^{۱۳}

۴- اصل ضعف در برخورد با ابهام

لغت «شاید» مقدس ترین لغت متدلوزیک در تحقیقات علوم انسانی کاربرد می باشد. فرضیه ای را که در این قسمت به آزمون می گذاریم این است که جامعه ای پیشرفت می کند که با اصل ابهام تمرین کند. ابهام مفهومی است که در سطوح فکری افراد قابل شناسایی است؛ شاید، ممکن است، احتمالاً، حدس می زوم، تصور می کنم، احتمال قوی وجود دارد، حدس قوی می زوم و نمی دانم در مقابل الفاظی مانند حتماً، قطعاً، یقیناً، بطور یقین، بدون تردید، بدون شک و صددرصد قرار می گیرد. فقدان ابهام یعنی فقدان کنجکاوی علمی و اجتماعی.^{۱۴} از آنجا که قضاوت در مسایل سیاسی و اجتماعی بسی پیچیده تر از اظهار نظر در مسایل پزشکی و فنی است، لذا فضای روانی و فیزیکی فرهنگ عمومی یک جامعه باید ضوابط سخت تری را برای آموزش مردم ارائه کند. تا چه اندازه یک جامعه عادت کرده است به ظاهر توجه کند یا از ظاهر انسانها به باطنشان پی ببرد؟ تا چه اندازه شهروندان آموخته اند که عقلایی است اگر بتوانند سریع قضاوت نکنند و این کار را به تأخیر اندازند؟ تا چه اندازه مردم در یک جامعه با فضای آموزشی و مدنیت اجتماعی می آموزند که نسبت به یکدیگر با درک متقابل عمل و رفتار کنند؟ تا چه اندازه مردم یک جامعه فرا گرفته اند تا با یک پدیده سیاسی دفعتاً یا عکس العملی یا با صبر و متانت یا با تعجیل و به گونه تهاجمی برخورد کنند؟

ابهام یک خصلت عمیق فرهنگی است که نتیجه علمی شدن و صنعتی شدن یک جامعه است. ذهن های ساده خیلی زود بسته بندی می کنند و تعمیم می دهند. ذهن های پیچیده، خاص نگر هستند. ابهام و عدم برخورد قطعی با پدیده ها و انسانها، ذهن را خاص تربیت می کند و به علت تراکم فراوان رهیافت های خاص، قواعد بسیاری در آن نیز به صورت حافظه جمع آوری می شود. ابهام به معنای بلا تکلیفی نیست بلکه به

معنای دقت و تمرین سخت و کشنده ذهنی است. ابهام یعنی به تأخیر انداختن قضاوت و پرهیز از افراط و تفریط در قضاوت نسبت به انسانها، پدیده ها و جریانها. آن روی سکه ابهام، ساده انگاری، بی دقتی، تعمیم دهی سریع، وجود ذهن های مطلق گرا، اندیشه های آمیخته به احساسات و تعصب، ذهن بسته و از همه مهمتر غیر علمی بودن است. معرفت یابی و ابهام یکدیگر را تقویت می کنند. جامعه ای که به اصل و تربیت ابهام مجهز نیست، به ابزار فکر کردن، تجزیه و تحلیل و بررسی نیز نمی تواند روی آورد. هنگامی که ابهام و سؤال و کنجکاوی تعطیل است، یکسان سازی، یکنواخت سازی و دگماتیسم حاکم می شود و افراد با هر آنچه در حال و هوای جامعه وجود داشته باشد، تنفس می کنند. زودبوری، تحت تأثیر محیط زندگی کردن و سریع توسط اطرافیان پُرشدن، از عواقب بسیار منفی فضای فکری غیر ابهامی است. قطعیت فکری آفت است و در محتوای قضاوتها آثار سوء می گذارد. اگر در فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی یک جامعه ابهام رایج باشد، حتی شهروندانی که بطور مستمر کار فکری نمی کنند، طبع و برخورد منطقی و نسبی با محیط خود خواهند داشت.

ابهام خلایقیت و نوآوری به ارمان می آورد. فرهنگ ابهام، تعدد سؤالها و کنجکاویها را افزایش می دهد. مفروض فرهنگ ابهام در واقع فرهنگ عقلی و علمی یک جامعه است. در شرایطی که فضای عمومی یک جامعه، فرهنگ نخبگان سیاسی، جهت گیری اجتماعی - سیاسی، نظام آموزشی و ساختار تربیتی برگرفته از علم گرایی و عقل گرایی نباشد، انسانها به مجموعه هایی از جوپذیری، احساسات، تعصب و قضاوت های ساده انگارانه تقلیل پیدا می کنند. مفروض دیگر فرهنگ ابهام، تأثیر پذیرهای وسیع افراد از محیط اجتماعی است.^{۱۵} انسانها در ساختارها تربیت می شوند. اگر دولت، سرمایه گذاری فکری، تربیتی و آموزشی خود را بر ساختارهای عمومی متمرکز کند، افراد جامعه در رفتارها، روشها و اندیشه های خود از این ساختارها تأثیر خواهند پذیرفت. ماهیت حکومت، جایگاه طبقاتی و علائق نخبگان و تفاسیر نخبگان سیاسی از وضع موجود و مطلوب جامعه خود در شیوه ارتباطات آنها با عامه مردم، طبقات تحصیل کرده و مدیران بسیار مؤثر است. بود یا نبود یا ضعف فرهنگ ابهام نهایتاً ماهیتی سیاسی دارد و به شرایط عمومی یک حکومت وابسته است. این که تا چه اندازه، علم گرایی و تخصص گرایی ماهیت کار کردگرایانه پیدا می کند و تا چه اندازه ماهیت سیاسی، در پذیرش یا پذیرش نسبی ابهام مؤثر است. بنابراین، ابهام نوعی تربیت است که در کلیه نهاد های یک سیستم اجتماعی و در فضای فکری آن وجود دارد و نسبت به شدت و ضعف آن در راهروهای قدرت

تصمیم‌گیری می‌شود.

ابهام، زمینه‌رشد و تحول و اختراع و جسارت فکری و علمی فراهم می‌آورد. جامعه‌ای که در آن از زبان و الفاظ قطعی استفاده می‌شود، یا شجاعت و جسارت فکری بشدت کاهش می‌یابد یا برای عده قابل توجهی تعطیل می‌شود. فرهنگ ابهام، استعدادپرور است. ابهام باعث می‌شود که انسانها با دقت فکر کنند، با دقت سخن گویند و با دقت استنتاج کنند و حتی زمینه‌شک و استنباطهای جدید را بازگذارند. ۱۶. ابهام، استدلال‌پرور است و هیچ استدلالی را قطعی و نهایی نمی‌انگارد و در مقام بحث با افراد، نه به جایگاه آنها بلکه به قوت استدلال آنها می‌دهد. ابهام به گونه‌ای پیچیده فرهنگ بزرگسالاری، اعتبار موروثی و حاکمیت خلقی فرد را ضعیف می‌کند. از آثار بسیار مثبت ابهام و نسبت براندیشه و تفکر، کم‌رنگ شدن سمت و مقام و خلیات فرد است که در جوامع شرقی و خاورمیانه در اعتبار سخن بسیار اهمیت دارد. با فرهنگ ابهام، حساب صاحب سخن از استدلال او بطور طبیعی تفکیک می‌گردد.

۵- اصل ضعف در توجه به زمان

زمان در شرایطی مورد توجه همگان قرار می‌گیرد که تغییر و تحول و بهبود اصل باشد و زندگی یک مقوله جدی به‌شمار آید. در خاورمیانه و ایران ضمن اینکه بسیاری از افراد علاقمندند از محصولات توسعه‌یافتگی استفاده کنند ولی به قالبی که محصولات در آن به‌وجود آمده‌بی توجه و بی‌علاقه هستند یا اصولاً اعتقادی بدان ندارند. تغییر مخاطره‌آمیز است. علاقه به وضع موجود و حفظ وضع موجود، ضدتغییر است و زمان و کیفیت زندگی را بی‌معنا می‌کند. جامعه‌ای که روحیه تغییر ندارد، تفاوتی هم بین ساعت هشت و هشت و یک دقیقه قائل نخواهد بود. تحول مراتب می‌طلبد و زمان‌بندی می‌خواهد. تغییر کیفی به زمان برنامه‌ریزی شده احتیاج دارد. تراکم به معنای کیفیت با واحدهای زمانی انباشته شده به‌دست می‌آید. برای اندازه‌گیری حساسیت یک جامعه نسبت به زمان، می‌توان طیفی از سئوالات مطرح کرد: آیا نیروهای مؤثر در تغییر، به یک قرن بعد می‌اندیشند؟ آیا افراد به آینده خود حساس هستند؟ آیا افراد در نهادهای اجتماعی آموخته‌اند که در هر سنی، وظایف و مسئولیتهای سنی آنان چیست؟ آیا تشکیلات حکومتی به آینده خود می‌اندیشد و نگران تاریخ هست یا خیر؟ صبر سیاسی در جامعه وجود دارد؟ آیا افراد برای چهل سال آینده خود برنامه‌ریزی کرده‌اند؟ در حمل و نقل عمومی و پروازها زمان تا چه اندازه اهمیت دارد؟ آیا حضور به موقع در جلسات در فرهنگ عمومی یک جامعه ارزش است یا ضد ارزش؟ تا چه اندازه افراد به قول خود پایبندند؟ اگر پاسخهای این سئوالات حساس بودن زمان برای جامعه را نشان دهد، بطور غیرمستقیم

دال بر قاعده‌مند بودن آن جامعه خواهد بود.

در فرهنگ رایج ایرانی به واسطه بی‌ثبات و یا کم‌ثبات بودن نظامهای اجتماعی، افراد تمایل دارند تا در کمترین زمان، راههای مرتبه‌دار طولانی را طی کنند. ظاهر این رفتار بی‌توجهی به زمان نیست بلکه عکس‌العمل و فرآیند فراگیری فرد از وضعیت اجتماعی است. افراد فکر می‌کنند که تضمینی نسبت به آینده خود ندارند بنابراین راهها را باید کوتاه کنند. آرامش سیاسی و ثبات اقتصادی، عواقب عمیق و مثبت و متعادل‌کننده‌ای برای رفتار فرد دارد. ارتباط مستقیمی میان دو عنصر آرامش سیاسی و ثبات اقتصادی از یک سو و فرد قاعده‌مند، منطقی و خلاق از سوی دیگر وجود دارد. انسانها با توجه به هنجارها و روندهای محیط زندگی خود، با عنصر زمان و آینده برخورد می‌کنند. در زندگی اجتماعی ایران، عامل کم‌اطمینانی، عواقب بسیار منفی به‌بار آورده است. رشد، پیشرفت، توسعه‌یافتگی و زندگی با کیفیت بشدت تحت الشعاع قاعده‌مندی، قابلیت پیش‌بینی بودن و اجماع است. این سه اصل در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران از کالاهای کمیاب بوده است. بنابراین، توجه به زمان خود معلول است و نتیجه رعایت اصل دیگری است. انسانها از قواعد محیط زندگی خود به‌سرعت می‌آموزند و خود را با شرایط انطباق می‌دهند. تفکر ایرانی با تراکم تاریخی خود به شرایط موجود دست یافته است و بواسطه بی‌اطمینانها و کم‌اطمینانها، حفظ وضع موجود را به خلاقیت و آینده‌نگری ترجیح داده است. نتیجه روشن این بحث مقصّر نبودن شهروندان است و ناتوانی طراحان و مهندسان سیاسی و اجتماعی در ساختارسازی. مهمترین وجه مقایسه عصر جدید با عصر قدیم در ساختار غیرفردی در مقابل مدیریت مستقیم فردی است.

زمان و قاعده‌مندی روابط اجتماعی دوروی یک سگه‌اند. در جامعه‌ای که واحدهای زمانی ارزش ندارد، شناخت و تفکر و برخورد های اجتماعی افراد حالت شناور، ژلاتینی و فی‌البداهه خواهد داشت. زمان حساس بودن تحرک و خلاقیت می‌آورد و فرد برای هر واحد فرضی فعالیت، پاداش (به معنای مادی و غیرمادی) دریافت می‌کند و اطمینان از داشتن جایگاهی مطمئن و قانونی که کار و کارآمدی در آن ملحوظ باشد به تحرک می‌انجامد و جامعه را پویا می‌کند. در شرایط فرهنگی جهان کنونی، خلاقیت جایگاه مهمتری پیدا کرده و افراد فرصتهای فراوانی برای شکوفایی شخصیتی و هویتی پیدا کرده‌اند. دنیای تخصصی به افراد تخصصی وابسته است. رابطه مستقیم بین فعالیت و اخذ پاداش، ارزش زمان را ارتقاء بخشیده است. اهمیت زمان در مسایل اجتماعی و اقتصادی یک کشور ریشه در تصمیم‌گیری سیاسی

دارد. زمان حساس بودن بخش سیاسی به زمان حساس بودن بخشهای دیگر منجر می‌شود. موضوع زمان صرفاً یک موضوع و حساسیت داخلی نیست بلکه یک حساسیت جهانی است. کشورها آلترناتیوهای متعددی ندارند بلکه ناچارند برای مدیریت کارآمدنسبی جامعه خود، رقابت کنند، قاعده‌مندی ایجاد کنند و شهروندان خود را در مسیر خلاقیت سوق دهند.^{۱۷} بر همین مبناست که کشور نوپایی مانند سنگاپور در طول چهل سال گذشته، پیوسته نظام آموزشی خود را متحول کرده است تا بتواند نسل جدید خود را با تحولات جهانی همسو و بهنگام کند.^{۱۸} اولویت‌های محتوایی و آموزشی این نظام آموزشی را برنامهریزان و دولتمردان سنگاپور تعیین می‌کنند. در نهایت، موضوع زمان برای شهروند عادی در کشورهای در حال توسعه تابع توانمندیهای فضای نخبگی و میزان اهمیت آینده‌نگری است.

۶- اصل ضعف در مواجهه فکری

این آفت از آفات جدی تفکر در کشور ماست. افراد با اندیشه‌ها و تلقیاتی موجود خود ابدی و قطعی برخورد می‌کنند و علیرغم تعارضات زیادی که شاید در هیچ جای دیگر در جهان وجود نداشته باشد، به سختی می‌توانند به تعدیل، تاملیف و تغییر آنها بپردازند. افراد ناخودآگاه با کسانی که مثل آنها فکر نمی‌کنند مشکل معاشرتی پیدا می‌کنند و تفاوت‌های فکری به سرعت به اختلافات شخصی تبدیل می‌شود. تاریخ ایران آکنده از نمونه‌هایی است که به این اصل مخرب اشاره دارد.^{۱۹} منظور از مواجهه فکری هشت نکته بهم پیوسته می‌باشد: (۱) پذیرش این نکته اساسی که هر سؤال، پاسخهای متعددی دارد؛ (۲) هر شخص پاسخ‌دهنده و صاحب فکر به تناسب علم، تجربه، بینش، پیچیدگی ذهن و خلیات، پاسخ خاص خود را می‌دهد؛ (۳) در فرآیند بحث و تضارب آراء، پاسخ بهتری نسبت به یک سؤال به دست می‌آید؛ (۴) پاسخ جمع که مورد اجماع باشد بهتر از پاسخ فرد که ناظر به تلقیاتی فردی است می‌باشد؛ (۵) در اثر مواجهه و تضارب فکری، محاسن و مضار یک اندیشه بهتر بررسی می‌شود؛ (۶) نقد اندیشه و دیدگاه برای سطح ارتقاء فکری لازم است؛ (۷) عرضه آراء توسط افراد متخصص باید انجام پذیرد و نهایتاً (۸) میدان تخصص جولانگاه همگان نیست بلکه خاص نخبگان متخصص است.

شاید بتوان این ادعار را مطرح کرد که مورد ششم یعنی مورد نقد آراء مهمترین آفت در کشور ما می‌باشد. علیرغم دستوره‌های اخلاقی زیادی که کمتر در جوامع دیگر مشاهده می‌شود، ایرانی از هر گروه و قالبی که باشد، عموماً با موضوع نقد مشکل دارد. کمتر دیده می‌شود که فردی متعاقب نقد... حتی اگر محترمانه و با استدلال باشد... علیرغم قبول ظاهری، به غیبت، بدگویی، تضعیف و تخریب منتقد اقدام نکند. عجیب

است که این خصلت قدمت چشمگیری دارد و با وجود تحولات وسیع فرهنگی و سیاسی، همچنان تداوم می‌یابد. عموماً این عکس‌العملها خیلی آگاهانه و ارادی نیست و به نظر می‌آید که نوعی عادت عمیق فرهنگی است که از طریق خانواده، مدرسه، دوستان، جامعه و نظام فرهنگی به شخص منتقل می‌شود. آنچه واقعاً انسان را متحیر می‌کند این است که جامعه ما یک جامعه مذهبی است و نصایح اخلاقی و احکام دینی در آن نه تنها مورد توجه افراد است بلکه وقت مناسبی نیز به آن اختصاص داده می‌شود ولی این آداب و نصایح به اصلاح رفتار اجتماعی و سیاسی ترجمه نمی‌شود. عامل مهمی که به مواجهه فکری مربوط می‌شود، فراگیر بودن علم و تفکر علمی است. تا چه اندازه حرکت یک جامعه تابع علم و شناخت و مطالعه و تحقیق است؟ آیا علم به‌طور عینی مورد توجه است یا اینکه جنبه تزیینی، مصنوعی و تشریفاتی دارد؟ تا چه اندازه نظام سیاسی خود را وابسته به علم و شناخت علمی و تحقیق قبل از تصمیم می‌داند؟ متأسفانه در تاریخ معاصر ما، علم محدود به مهندسی و پزشکی بوده است و در صحنه اقتصاد، سیاست و فرهنگ ورود جدی نداشته است. تاریخ ما نشان می‌دهد که چون این دو قشر متخصص، پایه احکامی دینشان بر پایه استدلالی آن فائق بوده است بیشتر مورد اعتماد و توجه بوده‌اند و لذا در کلیه کانونها و عرصه‌هایی که مربوط به تخصص آنها نیز نبوده دخالت، تصمیم‌گیری و نقش اساسی داشته‌اند. ضمن اینکه این نوع توجه در فرآیند مشورت و عیبت‌یابی مؤثر بوده است، شاکله علم و استدلال علمی و پشتوانه‌های علمی تصمیم‌گیرهای غیر مهندسی و غیر پزشکی را به سیستم‌های فکری مبتنی بر استنباطات فردی و ارتباطات سیاسی تبدیل کرده است. نتیجه این فرآیند طولانی بر عرصه فکری کشور، از هم گسیختگی رابطه بین علم و تصمیم‌گیری می‌باشد. یک پزشک قلب، یک مهندس معدن، یک دندانپزشک و یک اقتصاددان بطور منطقی نمی‌توانند پیرامون روندهای تکنیکی و تجاری در اقتصاد بین‌الملل به اجماع برسند. نظام تصمیم‌گیری کشور ما ساخت تحت تأثیر متدلوژی و تفکر مهندسی که پروژه محور است می‌باشد.^{۲۰} نظام برنامه‌ریزی نیز به مهندسی گرایش داشته و به عوامل تربیتی، آموزشی، آماده‌سازی و عنصر زمان کمتر عنایت دارد. طبیعی است که مهندسان و پزشکان برای این نوع وظایف فکری تربیت تخصصی نشده‌اند.

مواجهه فکری یک فضای غیر سیاسی می‌طلبد یا حداقل فضایی که عوامل سیاسی کمتر در آن دخیل باشد. مواجهه فکری محتاج فرهنگ خاصی است که افراد در آن تربیت شده باشند، با اندیشه با لطافت برخورد کنند و نسبت به فکر و اندیشه و تلقیاتی خود اطمینان نسبی داشته باشند.

دولت با آموزش می‌تواند جامعه را در مسیر عقلانیت و تفکر منطقی پیش ببرد. نمونه‌های بارز این وضع، سنگاپور، تایوان، کره جنوبی و مجارستان می‌باشد. سطح فرهنگ جوامع ارتباط مستقیم با وضع عمومی اقتصادی آنها دارد. مواجهه فکری در جوامعی میسر است که ملایمت فرهنگی، آرامش اقتصادی و امید به آینده در آنها فراگیر شده باشد.

۷- اصل انتخاب میان کنترل اندیشه و مدیریت اندیشه
منظور از این اصل این است که آیا در یک جامعه در سطوح خانواده، مدرسه، رسانه‌ها و فضای اجتماعی-سیاسی، اندیشه‌ها و تفکرات بیشتر کنترل می‌شود و هدایت شده است یا مدیریت می‌شود. دورهیافت کنترل فکر یا مدیریت فکر، عواقب متفاوتی برای مردم و نظام اجتماعی دارد. مدیریت فکر در خانواده، سیاست ملی و آموزش نوعی کار هنری است و از سگویی اعتماد و اطمینان و قدرت و توانایی است. برعکس، کنترل دیگران یا کنترل فکر دیگران ریشه بی‌اعتمادی، بحران مشروعیت، بدبینی، ضعف و خودبزرگ‌بینی است. مورد دوم در تاریخ طولانی استبداد در ایران، اثرات جدی و عمیقی بر ژن مردم این مرزوبوم گذاشته است، هرچند با تربیت، کار آموزشی و تمرین فکری برای ملتی با سابقه تمدنی مثل ایران به سادگی قابل تغییر است. اما تداوم بحرانهای اجتماعی در ایران، فرهنگ استبدادی را کاملاً از بین نبرده است. در میان ما نوعی کشش برای کنترل دیگران یا وادار کردن دیگران برای تبعیت از ما وجود دارد. در سطوح خانواده، محله و مدیریت‌ها این نوع کشش قابل مشاهده است. تبعیت نوعی اطمینان و اعتماد به وجود می‌آورد که البته باطناً کاذب است ولی برای مدتی امور را پیش می‌برد. آزاد گذاشتن دیگران در اینکه بدون واهمه احساسات، سلیقه‌ها، تمایلات و اندیشه‌های خود را مطرح کنند، شاید از مهمترین فضایل فردی و سیستمی باشد.^{۲۲}

متوسل شدن افراد به شعر و کنایه و لطیفه، داستان‌سرایی، و نیز تشکیل جلسات دوره‌ای و محدود شدن اعتماد در سطح خانواده و گسترش دامنه خصایص ناپسند اخلاقی مانند غیبت، بدگویی و جوسازی از مشتقات رفتاری و از عواقب ضعف یا فقدان آزادی اندیشه است. تعطیل شدن ابداع و خلاقیت نیز نتیجه مستقیم کنترل انسانهاست. کنترل انسانها کار سختی نیست. برعکس، مدیریت انسانها کار سختی است. مدیریت اندیشه انسانها و در گردش انداختن اندیشه‌های نو و پویا، محتاج عقل و اخلاق است. کنترل افراد و اندیشه‌های آنان توسط هر فردی می‌تواند صورت پذیرد. در حالی که مدیریت انسانها، نیازمند محاسبه، قواعد، آینده‌نگری، حسن برخورد و فکر فراوان است. کنترل اندیشه‌های افراد بالاتر از نیروی غریزه و زور نیازمند نیروی دیگری

در جامعه‌ای مواجهه فکری عملی تر خواهد بود که افراد با جامعه‌پذیری آموخته باشند که استدلال را از احترام جدا کنند. چرا نباید آموخت که می‌توان در مورد موضوعی با یک نفر مخالفت کرد ولی در موضوعات بسیار دیگری موافقت نمود. فرهنگ ملایم مخالفت و فرهنگ غیر متملق موافقت می‌تواند زمینه‌ساز رشد علمی باشد. این که در بعضی از کشورهای پیرامون یک موضوع مثلاً مشکلات صنعتی یا زمینه‌های رشد کیفیت آموزشی، چندین متخصص با یکدیگر کار علمی انجام می‌دهند و به یک سگویی فکری و علمی مشترک می‌رسند و استنباطها و استنتاجهای خود را مطرح می‌نمایند به این دلیل است که مینا، توان استدلالی افراد است و شاخصهای دیگر مانند موقعیت فرد، سن، ارتباطات و غیره کمتر تأثیر دارد.^{۲۱} در این گونه جوامع، با افراد مستعدتر و برتر، بهتر برخورد می‌شود و در واقع هر فرد حد و حدود خود را می‌شناسد. با اینکه در متون دینی ما، شناخت حد فردی بسیار مورد تأکید قرار گرفته است، متأسفانه این نکته در رفتار ما به عنوان یک خصلت نمود عینی ندارد. از آنجا که استانداردهای علمی و تخصصی نیز در معارف و رشته‌های مختلف رایج نیست، افراد نسبت به اظهارات و اندیشه‌های خود، غرور و تعصب نامتناسبی دارند. استانداردهای علمی باعث می‌شود که افراد حدود خود را بهتر بشناسند. قواعد رفتار اجتماعی در تاریخ ما معرف این اصل است که در این زمینه به علت فقدان یک نظم اجتماعی منسجم، تربیت مستقیمی صورت پذیرفته است. افراد نقد دیدگاه‌هایشان را حاکی از تلاش دیگران برای تضعیف موقعیت و شخصیت خود تلقی می‌کنند.

چون در کشور ما علم عموماً در عرصه سیاست راه نیافته است و تصمیم‌گیریها بیشتر در فضای ارتباطات انجام می‌پذیرد تا بر اساس قواعد صریح و تثبیت شده و مترجم، فرهنگ غیر علمی از جوه مختلف عرصه سیاست به کلیت جامعه تزریق می‌گردد. از طرف دیگر، چون در کشورهای در حال توسعه‌ای مثل کشور ما، دولت نقش اول را در کلیه عرصه‌ها ایفا می‌کند، رفتار و سلوک آن بسرعت فراگیر می‌شود. اگر دولت و صحنه سیاست علمی تر شد، جامعه نیز تبعیت می‌کند. در کشورهای در حال توسعه، مواجهه منطقی و فکری دولتمردان مهمترین الگو برای فراگیری کل جامعه است. در کشور ما، اقتصاد، مدارس، نظام آموزشی، تحقیقات، عمده رسانه‌ها و اکثریت تصمیم‌گیریها در چارچوب دولت است، بنابراین اینکه دولت و دولتمردان چگونه با اندیشه برخورد می‌کنند و تا چه اندازه به مواجهه فکری قائل هستند و آن را قاعده‌مند کرده‌اند در کل جامعه اثر می‌گذارد. تقریباً همه چیز دولت است. این وضع ضرورتاً منفی نیست بلکه بستگی به الگو گذاری نهاد دولت برای کل جامعه دارد. در نظامهای اجتماعی که جامعه کوچکتر از دولت است،

نیست، اما مدیریت اندیشه‌ها، بهره‌برداری حداکثر از ظرفیت هنری، دقت نظری و دوراندیشی فراوان را می‌طلبد. در جوامعی که استعداد و نوآوری فرد مورد احترام است، اندیشه نیز اهمیت پیدا می‌کند و شایسته‌سالاری حاکم می‌شود.

اساس فلسفی مدیریت اندیشه و فکر در ترویج فردیت است.^{۲۳} هنگامی که فرد به خود توجه کرد، خود را شناخت، برای اعتلای خود وقت گذاشت، به کشف استعدادهای خود همت گماشت، به محیط زندگی خود اعتماد ورزید و با علاقه به سوی خلاقیت و نوآوری رفت، سپس می‌توان از راه تجمع و تراکم و شکوفایی استعدادها فردی به رشد و پیشرفت امید داشت. جوامع با اندیشه‌های خود و توان نهادینه کردن آنها زنده هستند. نماد جوامع اندیشه‌های تبلور یافته آنهاست. در جامعه ما، فرد در گروه و جمع گم می‌شود و علاقه سنتی و تاریخی ما به یکسان‌سازی، شکوفایی استعدادها را ضعیف و حاشیه‌ای می‌گرداند. در نظر به‌های توضیح دهنده پیشرفت جوامع گوناگون در قرون اخیر، شاید هیچ علتی تعیین کننده‌تر از فردیت و اجازه یافتن فرد برای ابراز وجود و خلاقیت خود نتوان یافت.

مدیریت اندیشه کاری است هنری مانند نقاشی، فرش‌بافی، مجسمه‌سازی و کلاژ جنس ساختن است و متحول کردن. مدیریت اندیشه عقل و محاسبه‌گری می‌طلبد. مدیریت اندیشه در یک جامعه که توسط سیاستمداران، مدیران صنعت، مدیران رسانه‌ها، استادان دانشگاهها، فکرسازان جامعه، نخبگان فکری و فرهنگیان هدایت می‌شود به افراد «ترمال» نیاز دارد؛ افرادی که در خانواده نرمال بزرگ شده‌اند، نرمال زندگی کرده‌اند و در حدی متعارف از نعمتهای زندگی بهره‌مند بوده‌اند. مدیریت اندیشه به انسانهای با عزت و با شأن وابسته است؛ انسانهایی که با همت و شایستگی رشد کرده‌اند و محتاج نام و ارتباط با دیگران نیستند. کسانی می‌توانند اندیشه را مدیریت کنند که عقده نداشته باشند و فشار کمبودها، رفتار، گفتار و عکس‌العملهای آنان را هدایت ننمایند. در جوامع احساساتی، مدیریت اندیشه کاری بسیار دشوار است و به سختی بتوان قواعدی برای آن در نظر گرفت. مدیران اندیشه باید استاد دیده و به صورت تدریجی رشد کرده باشند.

اگر مخرج مشترک تربیت عقلی در کل جامعه ایران را در نظر بگیریم، مشاهده خواهیم کرد که انبوه خانواده‌های جوان که فرزندان آنها در دوره‌های ابتدایی و راهنمایی درس می‌خوانند عمدتاً با روشها و اسلوبها و تکنیکهای تربیت منطقی و عقلی آشنایی ندارند. کتب آموزشی نیز بیش از اندازه، دیدگاهها و چارچوبهای قطعی و یکسان‌سازی را مطرح می‌نماید. تربیت فکری و ایجاد فضای بحث و گفتگو در میان دانش‌آموزان ضعیف است. فلسفه آموزشی حاکم، حفظ کردن متون درسی و حجم وسیع متون می‌باشد. در سطح جامعه نیز،

جمله‌بندیهای قطعی و رهیافتهای آمرانه مانع از پرورش عقلی و منطقی می‌شود. تشریفات و مصنوعی بودن علم نیز به تقویت این فضای آموزشی کمک بسیار می‌کند.

بنابراین، مدیریت در مقابل کنترل است. تنظیم شیوه برخورد با تنوع اندیشه‌ها از مهمترین کارهای حکومتهاست. جامعه امروزی با افزایش شهرنشینی و ارتباطات روبروست و بطور طبیعی تنوع آراء در آن زمینه‌ساز اختلاف است.^{۲۴} نحوه برخورد با این تنوع فکری، محتاج ظرفیت فکری و برنامه‌ریزی دقیق می‌باشد. یکی از راه‌حلهایی که می‌تواند به گسترش مدیریت اندیشه در جامعه ایرانی امروز کمک کند، ایجاد تنوع در منابع منزلت افراد است. در تاریخ ایران، افراد بنا به درجه ارتباطشان با دولت یا سمت دولتی که داشته‌اند، مورد توجه عامه بوده‌اند. به عبارت دیگر، منزلت در داشتن قدرت، سمت، امکان تصمیم‌گیری، دسترسی به منابع و ارتباطات دولتی بوده است. اندیشه نیز در گروی چنین قالبی بود. اندیشه باید حوزه استقلال خود را حفظ کند و با افزایش توان و مشروعیت حکومتی، دخالت سیاسیون در آن تقلیل یابد. سیاست‌زده کردن دانشگاهها به ضرر رشد فکر و اندیشه خواهد بود. سیاست و اندیشه به یک ارتباط محرمانه ولی نسبتاً مستقل نیاز دارند تا به نفع هر دو باشند. عقل سیاسی آن خواهد بود که منطبق علمی را به اختیار خود در آورد و آنقدر شعاع پرگار خود را باز گیرد که اهل علم با طرح اندیشه‌های جدید خود احساس آرامش کنند.

نتیجه‌گیری

اگر این شبکه هفت کانونی را بعنوان یک طرح آسیب‌شناسی متد تفکر در ایران مورد نظر قرار دهیم، صرفاً یک نوع منطق از لابلای کلیه مباحث آن به صورت افقی عبور می‌کند و آن «اولویت علمی شدن در پیشرفت» است. این برخورد یک جریان جهانی و مستقل از ایدئولوژیهای شرق و غرب است و در واقع یک دستاورد انسانی محسوب می‌شود. طبیعی است که علم برای مدیریت کلیت انسان کافی نیست و انسان غربی نیز از این کمبود رنج می‌برد. ولی علمی شدن اصلی است که به کارآمدی نظم اجتماعی و مشتقات آن مانند اقتصاد، سیاست، فرهنگ، سیاست خارجی، نظام آموزشی و حتی خرده موضوعاتی مانند ترافیک، نظام اداری و وقت‌شناسی کمک شایان می‌کند. تفکر علمی در منطقی‌شدن تفکر، روشی آزمون‌شده و فراگیر است.

نکته دیگری که بعنوان ارائه طریق و پیشنهاد به منظور مقابله با آفات متدولوژیک تفکر در ایران قابل عرضه می‌باشد، توجه به ساختارگرایی است. از آنجا که انسان نسبت به گذشته اجتماعی‌تر شده و به محیط خود به مراتب وابسته‌تر است، ساختار محیط زندگی بیش از هر عامل دیگری او را شکل می‌دهد، تربیت می‌کند و هدایت می‌نماید. شاید مهمترین

New York: Routledge, 1990, pp. 132-160.

7. Robert Merton, **Social Theory and Social Structure**. New York: The Free Press, 1968, pp. 335-350.

۸. منبع پیشین، صص ۵۹۱-۶۰۴.

۹. نگاه کنید به: سیدمحمدعلی جمالزاده، *خلقیات ما ایرانیان*. تهران: فروغی، ۱۳۴۵، صص ۲۳-۲۹.

۱۰. نگاه کنید به: میزگرد نامه فرهنگ، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۵، صص ۱۱-۳۳.

11. See Ian Lustick, "Lijphart, Lakatos and Consociationalism", in **World Politics**, Volume 50, No. 1, October 1997, pp. 88-96.

12. Dennis Wrong, **op. cit.**, pp. 202-245.

13. Pamela Oliver and Gerald Marwell, "Mobilizing Technologies for Collective Action", and John McCarthy and Mark Wolfson, "Consensus Movements, Conflict Movements and Cooperation of Civic and State Infrastructure", in **Frontiers in Social Movement Theory** edited by Aldon Morris and Carol Mueller. New Haven: Yale University Press. 1992, pp. 251-299.

14. See James Rosenau, **The Scientific Study of Foreign Policy**. London: Frances Pinter, 1980, pp. 19-32.

15. See Santo Camilleri, "Theory, Probability and Induction in Social Research", in **Sociological Methods**, edited by Norman Denzin. Chicago: Atherton, 1975, pp. 70-84.

16. See Jon Elster, **Nuts and Bolts for the Social Sciences**. Cambridge: Cambridge University Press, 1989, pp. 42-82.

17. See Mike Featherstone, edited, **Global Culture**. London: Sage Publications, 1994.

18. Robert Keohane and Joseph Nye, "Power and Interdependence in the Information Age", in **Foreign Affairs**, October 1998, p. 93.

۱۹. نگاه کنید به: سیدمحمد مهدی موسوی، *خاطرات احتشام السلطنه*، تهران: انتشارات زوآر، ۱۳۶۷؛ فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲ و علیرضا عروزی، *خاطرات ابوالحسن ابنه‌اج*. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۱.

۲۰. نگاه کنید به سخنانی محمود سریع‌القلم در کانون اقتصاددانان ایران تحت عنوان سیاست خارجی و توسعه اقتصادی، چاپ شده در روزنامه سلام ۱۵ اسفندماه ۱۳۷۵.

21. See Dennis Wrong, **op. cit.**, pp. 202-215.

۲۲. نگاه کنید به محمود سریع‌القلم، *مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران*، مرکز مطالعات بنیادین معاونت پژوهشی وزارت ارشاد، تیرماه ۱۳۷۶.

23. See Thomas Janoski, **Citizenship and Civil Society**. Cambridge: Cambridge University Press, 1998, pp. 28-52.

24. See Robert Keohane and Joseph Nye, **op. cit.**

وظیفه دولت، قاعده‌مند کردن ساختار و نظم اجتماعی است. قاعده‌مندی از مقررات راندگی و حرکت در خطوط شروع می‌شود و به قواعد سیاسی و بازی سیاسی میان دولتمردان ختم می‌شود. شهروندان مقصّر نیستند؛ آنها عمدتاً با تاب دهنده فکر و روش و شیوه‌های رفتاری نخبگان سیاسی هستند. علاقه شدید نسل اجرایی به مدرک و متعاقب آن انبوه‌سازی متخصصین، دامنه استانداردهای علمی را وارونه و مخدوش نموده است. گسیل فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های داخلی به کشورهای دانشگاه‌های ضعیف خارجی برای اخذ مدارک دکتری، مراتب و دامنه استانداردهای علمی و حوزه تفکر و اندیشه بخصوص در رشته‌های علوم انسانی را آشفته ساخته است. به عبارتی کوتاهتر، علم در ایران امروز، سیاست‌زده شده است و این تحول هم به ضرر علم است و هم به‌زیان سیاست. روش برخورد با این تحولات اجتماعی و آموزشی، نه‌باینه کردن استانداردها و قواعد در حوزه علم و اندیشه است. افزون بر این، ساختار سازی توسط دولت و نخبگان سیاسی که مقوله‌ای جدا از سیستم‌های فردی در تاریخ ایران است، می‌تواند مهمترین وظیفه آموزشی، فرهنگی و اجتماعی قلمداد شود. ساختار سازی به تفکر عینی، علمی و کاربردی نیاز دارد در حالی که ایدآلهای ما غالباً در کهکشانها سیر می‌کند. عقلانیت را باید در ساختارها جستجو کرد. افراد نوآور و خلاق به تحول، باروری و تطبیق ساختارها کمک می‌کنند. اگر تصمیم بگیریم که ساختار و نظم اجتماعی در ایران را متحول کنیم و یک جامعه قاعده‌مند بنا کنیم، به نظر می‌آید که در سایه علمی شدن اندیشه‌ها، روشها و ساختارها می‌توانیم به این هدف نائل آییم. استعداد ایرانیان و روحیه تمدنی آنها مشوق این هدف و فرآیند خواهد بود. محتوای چنین تصمیم علمی تابعی از فهم مشترک نخبگان سیاسی از روندهای جهانی و شرایط داخلی است.

پانویس:

1. See Dennis Wrong, **The Problem of Order**. Cambridge: Harvard University Press, 1994, pp. 37-70.

2. See Michael Nicholson, **The Scientific Analysis of Social Behavior**. London: Frances Pinter, 1983, pp. 49-59.

3. See Imre Lakatos and Alan Musgrave, eds., **Criticism and the Growth of Knowledge**, Cambridge: Cambridge University Press, 1970, pp. 1-25.

4. See Talcott Parsons, **The Social System**. New York: The Free Press, 1951, pp. 490-503.

5. Yasheng Huang, "Information, Bureaucracy and Economic Reforms in China and the Soviet Union", in **World Politics**, Vol. 47, No.1, October 1994, pp. 102-135.

6. Samih Farsoun and Lisa Hajjar, "The Contemporary Sociology of the Middle East: An Assessment", in **Theory, Politics and the Arab World**, edited by Hisham Sharabi.